

نقش بند طلسم السماء ما
 باده نوشان بزم و درون را
 در خرابات عشق مست و خراب
 گاه مجنون صفت بیابان کرد
 که بگردون جو ماه تابنده
 ز فلک یکصد روز بگردان است
 خوشنویس بر عالی قدر
 چشم دل کردیم بینا ما
 بینم چو خرامان بر آید بر ما نرا
 سازد بیک پرده صلا جلاله
 کل کلاه سودا را زین کفر خنود فراموش
 بکنده بنیستیم از آن چرخ و ماه
 نقد کنجینه مستما
 از نر باده لعل بیما
 هم دم و جام دیار مینا
 گاه محفل نشین جو بیله
 که جو ماه عزیز دریا
 دانه آرای همچو هار بکت
 اینتا کنم در قدمش نقد و انرا
 هر گاه که می کند ابروش کمان
 بکنده بنیستیم از آن چرخ و ماه

براهن و فاعصه اگر شک نخواهد
 راه نیست خزار از بکله با جان
 تا چند سیر کل رخسار تو جمع کل
 از خار غمت چکان جانم بجانم
 وقتت که چهره زو عکس بر اغیار
 در معرکه لطف شمع زبا نرا
 خوشی ز آمدن محراب
 ساقی در کوشش ساغر نبرد با کعبه
 حاجت غیر منکر نبرد از آنکه مشام
 هوش و فن کج در دل سوار و محراب
 ده چو ساغر از آن نقطه چو چاه بر هام
 نیست اندیشه ام از چرخ که بود
 تا به روز عکس جوه کرادن بجران
 محفل دل از رخسار کشته سوز مار
 چشم کرد از تو کعبه کوشش ساغر مار
 نافه چو سینه آرزو زلف معبر مار
 ساغر از ادب کف ساقی کوز مار
 بجز معنی نظر کشف مقلد مار
 ساقی در کوشش ساغر نبرد با کعبه
 حاجت غیر منکر نبرد از آنکه مشام
 هوش و فن کج در دل سوار و محراب
 ده چو ساغر از آن نقطه چو چاه بر هام
 نیست اندیشه ام از چرخ که بود
 تا به روز عکس جوه کرادن بجران